نکته اول:

«ثمّ إنّ محطّ البحث لا یبعد أن یکون فی تخصیص العامّ به إذا کان أخصّ مطلقا منه، لا ما إذا کان بینهما عموم من وجه. و عمّم بعضهم»[1]

توضیح:

۱. اگر مفهوم موافق از عام اخص مطلق بود تخصیص قابل فرض است.

۲. ولی اگر رابطه مفهوم موافق و عام، عموم و خصوص من وجه بود، بعید نیست که تخصیص را نپذیریم.

۳. در این صورت مرحوم نایینی، باز هم قائل به جریان تخصیص است.

ما می‌گوییم:

مرحوم نایینی در تصویر بحث می‌فرماید:

«انّ التّعارض بین المنطوق و العامّ تارة: یکون بالعموم المطلق مع کون المنطوق أخصّ، و أخری: یکون بالعموم من وجه. و ما کان بالعموم المط فتارة: یکون المفهوم أیضا أخصّ مط من العامّ، و أخری: یکون أعمّ من وجه. و لا منافاة بین کون المنطوق أخصّ مط من العامّ و کون المفهوم أعمّ من وجه، کما فی مثل قوله: أکرم فسّاق خدّام العلماء، و قوله: لا تکرم الفاسق، فانّ النّسبة بینهما یکون بالعموم المط، مع انّ بین مفهوم قوله: أکرم فسّاق خدّام العلماء (و هو إکرام فسّاق نفس العلماء الملازم لإکرام نفس العدول من العلماء بالأولویّة القطعیّة) و بین العامّ (و هو قوله: لا تکرم الفاسق) یکون العموم من وجه، إذ المفهوم حینئذ یکون إکرام مط العالم عادلا کان أو فاسقا.»[2]

توضیح:

۱. تعارض بین دلیل عام و منطوق دلیل دوم گاهی تعارض عامین من وجه است [اکرم العلما، لا تکرم الفساق]

۲. و گاهی تعارض بین دلیل عام و منطوق دلیل دوم، تعارض عام و خاص مطلق است:

۳. در صورت دوم، گاهی تعارض دلیل عام و مفهوم دلیل دوم هم تعارض عام و خاص مطلق است [عام: اکرم العلما / منطوق خاص: اکرام نکن فلاسفه‌ی عادل را / مفهوم دلیل خاص: اکرام نکن فلاسفه فاسق را]

۴. ولی گاهی تعارض بین دلیل عام و مفهوم دلیل دوم، تعارض عامین من وجه می‌شود

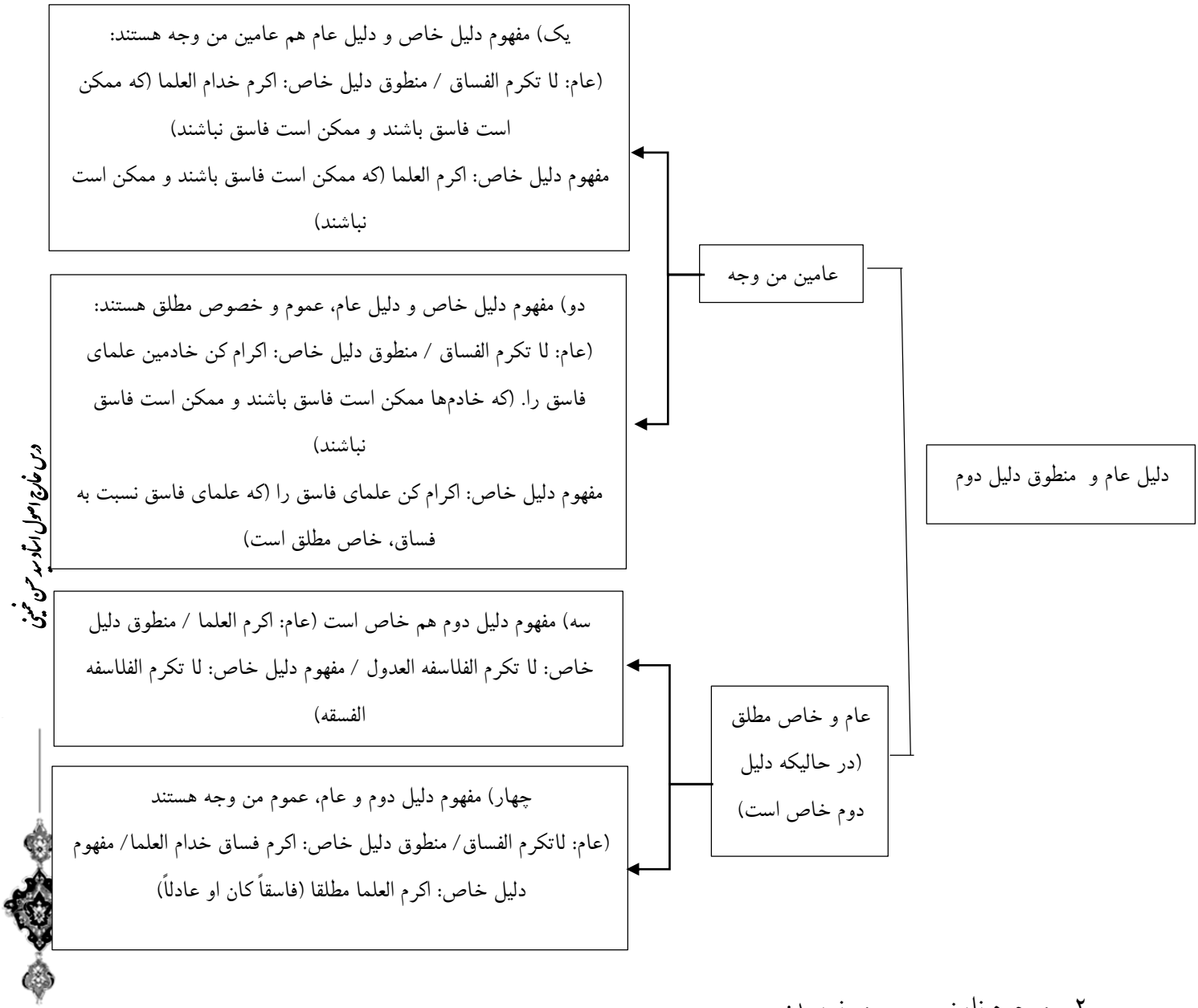
[1]. همان، ص۲۹۹

[2]. فوائد الاصول، ج۲، ص۵۵۶

۵. مثال: عام: لاتکرم الفساق / منطوق خاص: اکرام کن خادم‌های فاسق علما را / مفهوم خاص: اکرام کن علمای عادل و علمای فاسق را.

ما می‌گوییم:

۱. مرحوم نایینی ۳ فرض را مطرح می‌کند، در حالیکه بحث ۴ فرض دارد که فرض دوم در کلام مرحوم نایینی مطرح نیست.



۲. مرحوم نایینی سپس می‌نویسد:

«فان کان بین المنطوق و العامّ العموم المط فلا إشکال فی تقدیم المنطوق علی العامّ أو تخصیصه به علی قواعد العموم و الخصوص، و یلزمه تقدیم المفهوم الموافق علی العامّ مطلقا سواء کان

بين المفهوم و العامّ العموم المط أو العموم من وجه. امّا إذا كان العموم المط، فواضح. و امّا إذا كان العموم من وجه، فإنّا قد فرضنا انّ المفهوم أولى فى ثبوت الحكم له من المنطوق و أجلى منه، و انّ المنطوق سيق لأجل إفادة حكم المفهوم، فلا يمكن ان يكون المنطوق مقدّما على العامّ المعارض له مع انّه الفرد الخفىّ و المفهوم لا يقدّم عليه مع انّه الفرد الجلى.

و الحاصل: انّ المفهوم الموافق يتبع المنطوق فى التّقدم على العامّ عند المعارضة و لا يلاحظ النّسبة بين المفهوم و العامّ، بل تلاحظ النّسبة بين المنطوق و العامّ، فلو قدّم المنطوق على العامّ لأخصيّته فلا محالة يقدّم المفهوم عليه مط، لوضوح انّه لا يمكن إكرام خادم العالم الفاسق و عدم إكرام العالم الفاسق فى المثال المتقدّم، و ذلك واضح.»[1]

توضيح:

۱. چون در جملاتی که دارای مفهوم موافقت هستند، منطوق (حکم فرد خفی) برای بیان مفهوم (حکم فرد جلی) بیان شده است؛

۲. لذا حتی اگر منطوق نسبت به عام، خاص مطلق است ولی مفهوم عام من وجه است، مفهوم هم مثل منطوق، عام را تخصیص می‌زند چرا که:

۳. وقتی منطوق که فرد خفی است مفهوم بر عام است، مفهوم هم باید مقدم باشد.

نکته دوم:

حضرت امام با توجه به احتمالات پنجگانه‌ای که در مورد مفهوم موافقت مطرح کرده‌اند می‌نویسند:

«إن كان المراد من المفهوم ما عدا الرابع فلا إشكال في تخصيص العامّ به إذا كان المفهوم أخصّ منه مطلقا، ضرورة أنّ حال هذا المفهوم حال اللفظ الملقى إلى المتكلّم، بل تسمية بعضها مفهوما لمجرّد الاصطلاح، و إلاّ فالعرف يفهم من مثل قوله: (رجل شكّ بين الثلاث و الأربع).، أو قوله: (أصاب ثوبي دم رعاف)[2]. أنّ ذكر الرّجل و الثوب لمجرّد التمثيل، و يكون منظور السائل و المجيب حال الشكّ و الدم، فيخصّص به العامّ بلا ريب، و كذا الحال في المعنى الكنائي و غيره ممّا ذكر.

و لا يبعد أن يكون محطّ كلام القدماء مثل هذه الأقسام إذا كان المفهوم أخصّ مطلقا، و منه يظهر وجه كون المسألة اتّفاقيّة، ضرورة عدم الخلاف في تقديم الخاصّ، و هذا من أقسامه.

و أمّا إذا كان بينهما عموم من وجه، فيعامل معاملتهما مثل المنطوقين، و الوجه ظاهر»[3]

---

[1] . همان، ص۵۵۷

[2] التهذيب ۱: ۴۲۱– ۸ باب ۲۲ فى تطهير البدن و الثياب ...، الوسائل ۲: ۱۰۰۶– ۲ باب ۷ من أبواب النجاسات.

[3] . مناهج الوصول، ج۲، ص۲۹۹

توضیح:

۱. اگر مراد از مفهوم موافقت احتمالات اول، دوم، سوم و پنجم باشد،

۲. و اگر مفهوم از عام، اخص مطلق باشد:

۳. مفهوم موافق، عام را تخصیص می‌زند چرا که بالاتفاق عام به وسیله خاص تخصیص می‌خورد و این مفاهیم چهارگانه هم از اقسام خاص هستند

۴. و به همین جهت هم مسئله در میان قدما مورد اتفاق است

۵. این ۴ احتمال را هم اگر مفهوم موافقت نامیده‌اند صرفاً اصطلاح است

۶. ولی اگر در همین ۴ احتمال، رابطه مفهوم و عام، عموم من وجه باشد، نمی‌توانیم به وسیله مفهوم، عام را تخصیص بزنیم.

حضرت امام سپس به احتمال چهارم (مناط قطعی عقلی) اشاره کرده و می‌نویسند:

«و أمّا رابع الاحتمالات: فقد يقال فيه بتقديم المفهوم على العامّ مطلقا، سواء كان أخصّ مطلقا منه، أو من وجه، إذا كان المعارض نفس المفهوم، لأنّ رفع اليد عن المفهوم مع عدم التصرّف فى المنطوق غير ممكن، للزوم التفكيك بين الملزوم و اللازم فإنّ المفروض لزومه له بنحو الأولويّة، كما أنّ رفع اليد عن المنطوق مع عدم كونه معارضا للعموم لا وجه له، فيتعيّن التصرّف فى العموم و تخصيصه بغير مورد المفهوم.

و فيه: أنّه إذا فرض لزوم تقديم العامّ على المفهوم بحسب القواعد مع قطع النّظر عن محذور لزوم التفكيك، كما لو فرض كون العامّ فى العموم أظهر من القضيّة فى المفهوم، فيمكن تقديمه عليه، و رفع اليد عن حكم المنطوق بمقداره، و ليس هذا بلا وجه، لأنّ وجهه لزوم تقديم العامّ على المفهوم الكاشف عن عدم الحكم للمنطوق، و إلاّ يلزم التفكيك بين المتلازمين.

و بعبارة أخرى: كما يمكن رفع المحذور العقلىّ بتخصيص العامّ يمكن رفعه برفع اليد عن حكم المنطوق و المفهوم، بل المعارضة و إن كانت ابتداء بين العامّ و المفهوم، لكن لمّا كان رفع اليد عن اللازم مستلزما لرفع اليد عن ملزومه يقع التعارض بينهما عرضا»[1]

توضیح:

۱. گفته شده است که در این نوع از مفهوم، چه رابطه مفهوم با عام، عموم و خصوص مطلق باشد و چه عموم من وجه باشد، مفهوم عام را تخصیص می‌زند

[1]. همان، ص۳۰۰

۲. چرا که: فرض آن است که منطوق اخص مطلق است و از طرفی مفهوم از منطوق قابل تفکیک نیست. حال اگر منطوق تخصیص بزند و مفهوم تخصیص نزند محال لازم می‌آید.

۳. پس یا باید منطوق را به گونه‌ای محدود کنیم که مفهوم هم اخص مطلق شود (که دلیل بر این کار نداریم) و یا باید بگوییم منطوق هم عام را تخصیص نمی‌زند (که این هم بی وجه است چرا که تخصیص نزدن تنها به سبب تعارض مستقر است، در حالیکه منطوق چون خاص مطلق است، تعارض مستقر با عام ندارد و لذا تخصیص خواهد زد) پس:

۴. باید مفهوم را مخصص عام قرار دهیم (و عام را اختصاص دهیم به آنچه تحت مفهوم نیست)

۵. [و این همان سخنی است که از مرحوم نایینی خواندیم]

۶. اما این سخن کامل نیست چرا که:

۷. اگر گفتیم عام را بر مفهوم مقدم می‌داریم (و گفتیم این مقتضای قاعده است؛ [یعنی گفتیم مفهوم عام را تخصیص نمی زند]) در این صورت در منطوق تصرف می‌کنیم (و در حالی که بین منطوق و مفهوم تفکیک قائل نمی‌شویم، می‌گوییم که منطوق را هم باید به گونه‌ای معنا کنیم که رابطه‌اش با عام عموم من وجه شود)

۸. و این کار بی دلیل نیست چرا که دلیل ما عبارت است از اینکه باید آن را بر مفهوم مقدم بداریم که همین تقدیم عام معلوم می‌کند که منطوق هم باید مورد تصرف قرار گیرد (چرا که اگر منطوق مورد تصرف قرار نگیرد، باید به تفکیک منطوق و مفهوم قائل شویم)

۹. [مثلاً در جایی که عام لاتکرم الفساق است و منطوق دلیل خاص عبارت است از «اکرام کن خادمین فاسق علما را» و مفهوم این منطوق عبارت است از «علما را چه فاسق و چه عالم اکرام کن»؛ رابطه منطوق و عام، عموم مطلق است ولی رابطه مفهوم و عام، عموم من وجه است (چرا که برخی علما فاسق نیستند و برخی فساق هم عالم نیستند)

حال اگر گفتیم لاتکرم الفساق تخصیص نمی‌خورد و لذا علمای فاسق کماکان تحت عدم اکرام هستند، چون نمی‌توانیم بین مفهوم و منطوق تفکیک بگذاریم، می‌گوییم پس مراد از منطوق «اکرام کن خدام فاسق علمای عادل» را. و چنین مفهوم گیری، رابطه مفهوم و عام را تباین می‌کند و از عموم من وجه خارج می‌کند]

۱۰. یقع التعارض بینهما عرضا = تعارض عامین من وجه ابتداً بین مفهوم و عام است ولی به تبع و بالعرض بین منطوق و عام واقع می‌شود.

